

فصلنامه تاریخ اسلام

سال پنجم، زمستان ۱۳۸۳، شماره مسلسل ۲۰، ص ۱۲۹-۱۵۲

نگاهی به مکاتب شرق شناسی در اروپا

دکتر فتح الله الزیادی

ترجمه: دکتر حسن حسین زاده شانه‌چی*

اولین اقدامات اروپاییان برای مطالعه درباره سرزمین‌های شرقی به خصوص شرق اسلامی به قرن‌های سیزدهم و چهاردهم میلادی همزمان با نهضت ترجمه متون اسلامی به زبان‌های اروپایی بازمی‌گردد که با تأسیس دانشگاه‌های اختصاصی از قرن هجدهم میلادی این مطالعات به صورت آکادمیک درآمدند. مطالعات شرق شناسی در کشورهای مختلف اروپایی، با توجه به انگیزه‌ها و اهداف مختلف سیاسی، مذهبی و علمی، خصلت و خصوصیات گوناگونی داشته است که بر این اساس می‌توان آن را به مکاتب متفاوت تفکیک کرد. مقاله حاضر که ترجمه بخشی از نوشتار دکتر فتح الله الزیادی در کتاب «تاریخ الاستشراق الاریبی» است، به این مقوله پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: اروپا، مسیحیت، شرق، شرق شناسی، شرق شناسان، اسلام، عرب.

* دانش آموخته حوزه علمیه قم و دکتری تاریخ اسلام.

مقدمه

تصور بر این است که شرق‌شناسی علی‌رغم این که در محیط‌های گوناگون و متعدد صورت گرفته ماهیتی واحد و خصلت‌هایی مشترک دارد و اهداف و انگیزه‌ها و اسباب آن را می‌توان بر هر یک از شرق‌شناسان و فعالیت‌هایشان در هرجایی تطبیق داد. زیرا شرق‌شناسی پدیده‌ای غربی با ماهیتی تکاملی است که اگر چه برخی رویکردها و گرایش‌های آن متفاوت هستند، ولی رشته‌های مطالعاتی مختلف آن با یکدیگر توافق دارند. اما این تصور چندان درست نمی‌نماید. زیرا در عمل مشاهده می‌کنیم مطالعات شرق‌شناسی به لحاظ اهداف و انگیزه‌ها، ماهیت، محتوا و... تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند و برای شناخت دقیق‌تر این پدیده لازم است آن را در قالب مکاتب‌هایی تقسیم بندی کرد. البته این کار به سبب کم بودن منابع و مصادر قابل دسترس بسیار دشوار است و حتی کسانی که تاریخ شرق‌شناسی را رقم زده‌اند به آن راه نیافته‌اند و اغلب تحقیقاتشان را به بررسی انتقادی و تحلیلی فعالیت‌های شرق‌شناسان متمرکز کرده‌اند. در این میان برخی هم به دسته بندی مکاتب شرق‌شناسی توجه نموده‌اند مثلاً بعضی از محققان، شرق‌شناسان را در سه مکتب جای داده‌اند.

۱. مکتبی که به مباحث قرآنی اختصاص دارد.

۲. مکتبی که به پیامبر اسلام مربوط است.

۳. مکتبی که به تاریخ عربی - اسلامی اختصاص یافته است.^۱

البته این تقسیم بندی قابل اعتماد نیست، زیرا به شرق‌شناسی از این منظر که فقط مربوط به اسلام و مسلمانان است، نگریسته است و این پذیرفتنی نیست، زیرا شرق‌شناسی حوزه‌ای وسیع‌تر است که همه فعالیت‌هایی را که به شرق مربوط می‌شود، در بر می‌گیرد خواه اسلامی باشد یا غیر اسلامی، دینی باشد یا زبان‌شناسی و یا هر گونه‌ای دیگر. از کسان دیگری که به این امر توجه داشته‌اند نجیب العقیقی [نویسنده مصری] است که

فصلی از کتابش، *المستشرقون*، را در چاپ اول به این موضوع اختصاص داده بود و شرق‌شناسی را به دو مکتب منتسب کرده بود:

۱. مکتب سیاسی که در حوزه ادبیات به معنای کلی آن تحقیق می‌کند.

۲. مکتب باستان‌شناسی که به آثار و ابنیه بازمانده از گذشته توجه دارد.^۲

با این حال او در بقیه کتابش به بررسی شرق‌شناسان بر اساس تقسیمات کشوری و جغرافیایی پرداخته و البته به ویژگی‌ها و خصوصیات مناطق و محیط‌های فعالیت این شرق‌شناسان توجه نداشته و فقط تلاش خود را به ذکر نام شرق‌شناسان و آثارشان متمرکز کرده است. به طوری که کتاب او عبارت است از فهرستی بزرگ، مشتمل بر نام شمار زیادی از مردانی که در حوزه شرق‌شناسی ظهور کردند. بدین ترتیب عقیقی به تقسیم‌بندی جغرافیایی روی آورده و از تقسیم اول خود صرف‌نظر نموده است. به طوری که چاپ بعدی کتاب وی فاقد فصلی خاص درباره مکاتب شرق‌شناسی و تقسیم‌بندی آنهاست. در واقع جای دادن شمار زیادی از شرق‌شناسان که دارای نژادهای مختلف، زبان‌های متفاوت و گرایش‌های متنوع و اهداف متعدد بودند، در یک تقسیم‌بندی منسجم کاری بس دشوار است و به نظر می‌رسد، تقسیم‌بندی آنان براساس تقسیمات جغرافیایی - کشوری - میسرتر باشد. از این رو در ادامه به بررسی مکاتب شرق‌شناسی و ویژگی‌های آنها در قالب همین تقسیم‌بندی خواهیم پرداخت.

مکتب بریتانیا

انگلستان از دوران بسیار قدیم با مشرق زمین در ارتباط بود و این ارتباط به سالهای پیش از ظهور اسلام باز می‌گردد. به طوری که بعضی ذکر کرده‌اند، روابط ایرلندی‌ها با نواحی شرقی از نیمه قرن سوم میلادی آغاز گردید، یعنی زمانی که گروهی از راهبان جهانگرد مسیحی در

سفر خود به اراضی مقدس به مصر، سوریه و فلسطین وارد شدند. اما با وجود این سفرهای قدیمی، نوشته‌های انگلیسی‌ها درباره شرق فقط در قرن اول هجری/هفتم میلادی ظاهر شدند یعنی زمانی که «ویلبلا»^۳ جهانگرد انگلیسی مطالبی درباره سفرش به سرزمین‌های عربی نوشت و از آن پس دیگر زائران و تاجران و مسافران که به شرق سفر می‌کردند از وی پیروی کرده به نوشتن شرح سفرهایشان دست زدند.^۴

شرق‌شناسی انگلیسی دارای ویژگی‌های خاصی بود در واقع، شرق‌شناسی بریتانیایی برخاسته از انگیزه‌های ذاتی بود که در تماس و ارتباط دانشمندان انگلیسی با اندلس و صقلیه به منظور آموختن زبان عربی و آگاهی از فلسفه یونانی در خلال آثار ترجمه شده به عربی در این زمینه، جلوه‌گر شد. این انگیزه‌ها به تدریج به انگیزه‌های دینی تغییر یافتند که هدف آنها فعال‌سازی نهضت اعزام هیئت‌های تبشیری همراه با آموختن زبان عربی و برخی علوم دینی بود و در نهایت در شرق‌شناسی انگلیسی انگیزه‌های استعماری بروز کرد که در روابط نظامی و استعماری انگلستان در کشورهای شرقی تجلی یافت. بدین ترتیب دو هدف مسیحی‌سازی شرق و استعمار نقش بارزی در تعیین مسیر و حرکت شرق‌شناسی انگلیسی بازی کردند.

مطالعات شرق‌شناسی انگلیسی، بر زبان عربی و آن چه که با ادبیات و بلاغت و نقد ادبی و دیگر علوم مربوط به زبان عربی مرتبط بود، متمرکز شده بود. دانشگاه‌های کمبریج و آکسفورد مهم‌ترین مراکزی بودند که شرق‌شناسی انگلیسی در آنها پا گرفت و رشد یافت. شماری از شرق‌شناسان انگلیسی به طرق مختلف به عنوان اعضای فعال به مجامع مطالعات زبان عربی راه یافتند که از آن جمله می‌توان مارگلیوت^۵، نیکلسون^۶ و آلفرد گیوم^۷ را نام برد. هم‌چنین در بسیاری از دانشگاه‌های انگلستان کرسی‌های مطالعات شرقی تأسیس شدند و شمار آموزشگاه‌ها و مؤسساتی که به مطالعه در خصوص زبان عربی می‌پرداختند، فزونی یافت و در کنار آنها تعداد کتابخانه‌ها و چاپخانه‌هایی که در انتشار کتاب‌ها و نشریات مربوط به

مطالعات شرقی فعالیت داشتند، زیاد شدند. در این قرون اخیر هم توجه شرق شناسان انگلیسی به مطالعات اسلامی در زمینه‌های مختلف، افزایش یافت.

با توجه به اهداف تبشیری و استعماری انگلستان تحقیقات و توجهات شرق شناسان انگلیسی به برخی سرزمین‌های شرقی مانند هندوستان، مصر و شام معطوف گردید. و در همین راستا برخی شرق شناسان این کشور در کارهای نظامی و دیپلماسی وارد شدند و شماری از آنان به عنوان کارمند یا مستشار سیاسی یا نظامی در وزارت خانه امور خارجه یا وزارت مستعمرات به کار پرداختند مثلاً ریچارد بورتون (۱۸۲۱-۱۸۹۰ م) شرق شناس مشهور انگلیسی که پس از تحصیل در آکسفورد به خدمت ارتش بریتانیا در هند درآمد و به بسیاری از کشورهای عربی سفر کرد و از حجاز و شهرهای مقدس آن دیدار نمود و مدتی کنسول انگلستان در سوریه بود.^۸ هم‌چنین چارلز مورواتسون (۱۸۴۴-۱۹۱۲ م) فارغ التحصیل دانشکده دوبلین در رشته علوم عربی و زبان‌شناسی که مدت‌ها در ارتش بریتانیا در مصر خدمت کرد.^۹ همین طور اکتشاف نفت در برخی کشورهای اسلامی در افزایش توجه انگلستان به شرق و در نتیجه افزایش آموزشگاه‌ها و مؤسساتی که به آموزش و مطالعه زبان‌های شرقی و در رأس آنها عربی اهتمام داشتند، تأثیر بسزایی داشت.

مکتب آلمان

ارتباط آلمان با شرق به قرن دهم میلادی می‌رسد، یعنی زمانی که اوتو امپراتور آلمان در سال ۹۵۶ میلادی راهبی را با نام یوحنا به عنوان سفیر خود به نزد عبدالرحمن الناصر (۳۰۰-۳۵۰ هـ/۹۱۳-۹۶۳ م) حاکم مسلمان اندلس روانه کرد و الناصر نیز به نوبه خود یکی از کشیش‌های سرزمینش را به عنوان سفیر به دربار امپراتور آلمان فرستاد.^{۱۰} اما اولین آلمانی که به تدریس زبان عربی توجه کرد، کرستمن (۱۵۵۴-۱۶۱۳ م) بود که کتابی را برای آموزش زبان

عربی و چگونگی نوشتن به این زبان تدوین کرد.^{۱۱} به دنبال او شرق‌شناسان آلمانی به فعالیت در مطالعات عربی و اسلامی روی آوردند. در خصوص شرق‌شناسی آلمانی دو نکته قابل توجه است که اکثر محققانی که به بررسی شرق‌شناسی آلمانی پرداخته‌اند به آن اشاره کرده‌اند و این دو نکته عبارتند از: ۱. آلمان در کشورهای عربی مستعمراتی نداشت از این رو شرق‌شناسی آلمانی از یوغ مسائل سیاسی آزاد بوده است. ۲. آلمانی‌ها فعالیت‌های تیشیری و مسیحی‌سازی نداشتند، لذا شرق‌شناسان آلمانی از دست کاری و تحریف در تاریخ اسلام مبرزی هستند.

این دو نکته نیاز به دقت و تأمل بیشتری دارند، زیرا به نظر می‌رسد بر مدارک و اصول علمی استوار نیستند. در خصوص نکته اول اگر شرق‌شناسی را به مفهوم عام آن در نظر بگیریم یعنی هر فرد غیر مسلمانی که درباره اسلام مطالعه می‌کند و در یکی از شاخه‌های علوم اسلامی تخصص می‌یابد و در مفاهیم آن‌ها دست اندازی و دست کاری می‌کند، می‌توان قسمت اول آن - یعنی این که آلمان مستعمراتی در کشورهای عربی و شرق نداشت - را پذیرفت اما اگر شرق‌شناسی را به مفهوم دانشگاهی آن در نظر بگیریم، یعنی هر غربی که به مطالعات شرقی توجه دارد، همین را هم نمی‌توانیم بپذیریم زیرا کشور آلمان هم در مشرق زمین مستعمراتی داشت و منافع مختلفی در آنها برای خود فراهم ساخته بود و مناطق وسیعی از افریقا و آسیا تحت استعمار این کشور قرار داشتند. اما درباره قسمت دوم این نکته یعنی رها بودن شرق‌شناسی آلمانی از یوغ سیاست؛ شاید در خصوص شرق‌شناسی قدیمی آلمان درست باشد ولی در ادوار متأخر بدون شک شرق‌شناسی به نحوی مطیع سیاست شد و به خصوص اگر به قضیه اکتشاف نفت در کشورهای شرقی و به دنبال آن دگرگونی روابط آلمان با شرق توجه کنیم، این امر بعید به نظر نمی‌رسد. اما درباره نکته دوم می‌توان گفت اصلاً درست نیست و سخنی بدون تعمق در تاریخ آلمان و نهضت شرق‌شناسی در آن کشور می‌باشد و

بنابه دلایل زیر می‌توان آن را رد کرد:

۱. به طور قطعی ثابت شده که آلمان انجمن‌های تبشیری داشته که به تقویت مادی و معنوی نهضت مسیحی‌سازی شرق می‌پرداختند. و یکی از مهم‌ترین گردهمایی‌های تبشیری که گردهمایی استعماری نامیده می‌شد در آلمان برگزار شد. در یکی از سخنرانی‌های این گردهمایی تأکید شده بود که مبشران مسیحی خودشان را وقف فعالیت درباره اسلام و تحقیق در شئون مستعمرات آلمانی کرده‌اند و لازم است در عین مدارای با اسلام حتی الامکان برای جلوگیری از انتشار آن در مستعمرات آلمان تلاش شود.^{۱۲}
 ۲. بعضی مصادر تأکید دارند که بسیاری از شرق شناسان پیشگام آلمانی نزد شرق شناسان فرانسوی و به خصوص سیلوستر دوساسی^{۱۳}، شخصیتی که همگان نقش او را در فعالیت‌های تبشیری و دینی می‌دانند، شاگردی کرده‌اند و از این طریق شرق شناسی آلمانی تحت تأثیر اندیشه‌های تبشیری فرانسوی قرار گرفت.
- از این رو با توجه به علل مذکور نمی‌توان دو نکته یاد شده درباره ویژگی شرق‌شناسی آلمان را پذیرفت، اما می‌توان به برخی خصلت‌های دیگر آن اشاره کرد. شرق شناسان آلمانی به پشتکار و صبر و حوصله معروف هستند. فعالیت‌های آنان به قدری پیگیر و دامنه دار بود که برخی از ایشان در اثر کثرت مطالعات و تحقیقاتشان به بیماری یا عوارض جسمی مبتلا می‌شدند مانند ووستنفلد^{۱۴} که به سبب مطالعه بسیار بینایی خود را از دست داد. برخی دیگر نیز همه عمر خود را در راه تحقیق و بحث و مطالعه در این زمینه سپری کردند و حتی شخصیتی مانند یوهان رایسکه^{۱۵} شهید ادبیات عرب نامیده شد. احمد امین نویسنده مصری اظهار داشته که آلمانی‌ها به دقت در تحقیق و صبر و حوصله و توانایی در گردآوری جزئیات پراکنده و به دست دادن دقیق‌ترین و عمیق‌ترین نتایج از آنها معروف هستند.^{۱۶} از مهم‌ترین وجوه تمایز شرق‌شناسی آلمانی توجه آن به تاریخ و فرهنگ قدیم مشرق زمین و

سرزمین‌های اسلامی است. و نشانه بارز آن تمرکز زیاد بر فعالیت‌های مربوط به انتشار میراث فرهنگ اسلامی است. به حدّی که به گفته صلاح الدین منجد محال است، آثاری را که یک شرق‌شناس آلمانی ارائه داده است یک مجمع علمی بتواند عرضه کند.^{۱۷}

آغاز شرق‌شناسی آلمانی در مقایسه با دیگر کشورهای اروپایی خیلی دیرتر بود و تا قرن هجدهم میلادی اساساً فعالیت قابل ذکر برای شرق‌شناسان آلمانی نمی‌توان سراغ داد و در واقع فعالیت‌های آنان از این زمان به بعد بود. شمار زیادی از اولین شرق‌شناسان آلمانی شاگردان شرق‌شناس بزرگ فرانسوی، سیلوستر دوساسی بودند که شیوه کار او را به کشور خود آوردند. بدین گونه می‌توان نوع فعالیت‌های شرق‌شناسی آلمانی که متمرکز بر زبان‌شناسی بود و تأثیرپذیری آن از انگیزه‌های دینی را ردیابی کرد. این شرق‌شناسان تحت تأثیر استاد خود توجه خاصی به زبان و ادبیات عرب داشتند به طوری که تا اوایل قرن نوزدهم میلادی توجه آنها فقط به مطالعات زبان‌شناسی و ادبی معطوف بود، و بر همین اساس بیش از شرق‌شناسان دیگر کشورها به تهیه معجم‌های عربی یا عربی - لاتینی و یا عربی - آلمانی، همت گماشتند. در این حوزه نام‌های زیادی از دانشمندان آلمانی به چشم می‌خورد مانند فریتاج^{۱۸} (۱۷۸۸-۱۸۶۱ م)، نلدکه^{۱۹} (۱۸۳۶-۱۹۳۰ م)، هانس ویر^{۲۰} و کسان دیگر. شرق‌شناسان آلمانی هم‌چنین بیش از دیگران به تهیه فهرست مخطوطات عربی و اسلامی دست زدند و کارهای آنان در این زمینه بسیار دامنه دار بود حتی مثلاً بروکلیمان مدتی حدود نیم قرن را برای تهیه کتابش - تاریخ ادبیات عرب - صرف کرد.^{۲۱} اهتمام شرق‌شناسان آلمانی در این امور به گونه‌ای بود که برخی تحت تأثیر انگیزه‌های درونی - که ویژگی‌های آلمانی‌ها به شمار می‌رود - با سرمایه و امکانات شخصی خود به نشر و چاپ متون و نصوص عربی - اسلامی دست زدند، در حالی که دیگر محققان غربی در این زمینه بسیار ممسک هستند. همین انگیزه‌های درونی گاه برخی از آنان را به حدّی سوق می‌داد که بیش از ۵۰ زبان و لهجه

مختلف را فرا می‌گرفتند. مانند فریدریش روکرت شرق شناس و شاعر آلمانی که به شعر و ادبیات عربی توجه خاص داشت و بخشی از قرآن را ترجمه کرد.^{۲۲} یکی از عواملی که شرق‌شناسی آلمانی را در قرن نوزدهم به سوی زبان‌شناسی سوق داد کشف نفت در برخی کشورهای شرقی و گسترش روابط تجاری آلمان با کشورهای عربی بود به گونه‌ای که فعالیت‌های شرق‌شناسی به سوی تحقیق در لهجه‌ها و زبانهای محلی به عنوان وسیله‌ای برای تحکیم روابط این کشورها کشیده شد و بر آن تمرکز یافت.

با توسعه مطالعات شرقی در آلمان، شماری از شرق شناسان آلمانی به عضویت در مجامع زبان‌شناسی درآمدند و بعضی دیگر به تدریس در دانشگاه‌های مختلف پرداختند و حتی برخی در دانشگاه‌های کشورهای عربی به خصوص در مصر به تدریس مشغول شدند مانند لیتمان^{۲۳} (۱۸۷۵-۱۹۵۸ م) و برگستراسر^{۲۴} (۱۸۸۶-۱۹۳۳) و پل کراوس^{۲۵} (۱۹۰۴-۱۹۴۴ م). به تدریج شرق شناسان آلمانی به رشته‌های دیگری هم روی آوردند از جمله توجه آنان به باستان‌شناسی و حفاری در مناطق تاریخی معطوف گردید و حتی در برخی کشورهای عربی به خصوص در بیروت و قاهره و بغداد آموزشگاه‌هایی بدین منظور برپا کردند. از ابتدای قرن نوزدهم شرق‌شناسی آلمانی بر مطالعات اسلامی متمرکز گردید و از همین زمان مطالعات اسلامی (اسلام‌شناسی) در آلمان پی‌گیری می‌شد. بدین ترتیب مکتب شرق‌شناسی آلمانی به سبب تمرکز بر مطالعه در بلاد عربی و دین اسلام بدون توجه به دیگر زبان‌ها و دین‌های شرقی با دیگر مکاتب شرق‌شناسی تفاوت یافت.

پیدایش حزب نازی در آلمان تأثیر ناخوشایندی بر فعالیت‌های شرق‌شناسی داشت. به سبب این امر برخی از بزرگان شرق‌شناسی آلمانی مانند ژوزف شاخت^{۲۶} (۱۹۰۲-۱۹۶۲ م) به کشورهای دیگر مهاجرت کردند. برخی نیز در طی جنگ کشته شدند و گروهی نیز تحت تأثیر جو فکری حاکم بر آلمان قرار گرفته و فعالیت‌هایشان جهت‌گیری خاصی یافت. بهر حال

دستاوردهای مکتب شرق‌شناسی آلمان بسیار قابل توجه است! ادوارد سعید درباره دستاوردها و ویژگی‌های شرق‌شناسی آلمانی می‌گوید: «آن چه شرق‌شناسی آلمانی انجام داد این بود که آثار مختلفی را که دو امپراتوری بریتانیا و فرانسه در زمینه‌های متون، اساطیر، فرهنگ و زبان‌های شرقی گرد آورده بودند، پالایش و تنقیح و تحکیم کردند. اما آن چه بین شرق‌شناسان آلمانی و شرق‌شناسان انگلو فرانسوی و آمریکایی مشترک است، همان شیوه تسلط فکری آنان بر شرق است که در فرهنگ غربی وجود دارد.»^{۲۷}

مکتب ایتالیا

ایتالیا از قدیم دارای روابط گسترده‌ای با شرق بود. بعضی از محققان این ارتباط را به دوران پیش از میلاد مسیح می‌رسانند و این به سبب نزدیکی جغرافیایی ایتالیا - روم باستان - با برخی سرزمین‌های عربی و آفریقایی بود. در دوران اسلامی زمانی که اعراب مسلمان جزیره سیسیل را فتح کردند، این روابط میان ایتالیا و جهان اسلام در بعد فرهنگی تحکیم بیشتری یافت. بعدها در زمانی که این جزیره دوباره ضمیمه خاک ایتالیا گردید و حاکمان نورماندی بر آن حکمرانی یافتند این وضعیت شدت بیشتری یافت به خصوص در عصر پادشاهی روزه اول (۱۰۹۱-۱۱۰۱ م) و نواده او فردریک دوم (۱۱۹۸-۱۲۵۰ م) مشهورترین پادشاه سیسیل و علاقه‌مندترین آنان به فرهنگ اسلامی که دربارشان قبله‌گاه عالمان و فرهنگ دوستان در تمام سرزمین‌های شرقی بود. هم‌چنین وجود واتیکان - مرکز رهبری جهان کاتولیکی - در ایتالیا اثر زیادی بر تحکیم مناسبات میان این کشور و سرزمین‌های شرقی داشت، زیرا واتیکان جایگاه بسیار مهمی در فعالیت‌های تبشیری مسیحی و تلاش برای مسیحی‌سازی شرق در همه جا به عهده داشت.

با این حال، توجه و فعالیت رسمی ایتالیا در مطالعات شرقی تازه از قرن یازدهم میلادی

آغاز شد. از زمانی که دانشگاه‌های ایتالیا به فعالیت و مطالعات عربی و اسلامی روی آوردند. این مطالعات نخست در سال ۱۰۷۶ میلادی در ناپل شروع شد و به دنبال آن در دیگر دانشگاه‌ها پیگیری گردید. شرق‌شناسی ایتالیایی حرکت خود را با هدف دینی آغاز کرد. این هدف به خوبی در این نکته آشکار است که بخش عمده سازمان‌های مربوط به شرق‌شناسی در ایتالیا با تلاش راهبان مسیحی شکل گرفت. از جمله می‌توان به تأسیس دانشکده مارونی‌ها در روم به سال ۱۵۸۴ میلادی اشاره کرد که به همت پدر گریگوریوس سیزدهم برپا شد و زبانهای شرقی در آن تدریس می‌گردید. و یا در سال ۱۶۲۳ میلادی کاردینال دومدیچی مدرسه زبانهای شرقی را در فلورانس بنیان نهاد و بعد از او کاردینال بروم، مدرسه زبان‌های شرقی را تأسیس کرد. بدین ترتیب واتیکان و فعالیت‌های تبشیری آن تأثیر زیادی در شکل‌گیری تحولات شرق‌شناسی ایتالیایی داشت. با توجه به غلبه انگیزه‌ها و اهداف دینی بر شرق‌شناسی ایتالیایی فعالیت‌های آن بر مطالعه و تحقیق درباره اسلام و مسلمانان به خصوص اعراب و در کنار آن توجه به زبان عربی و تألیف کتاب‌هایی در این زمینه و در برخی لهجه‌های عربی متمرکز گردیده بود.

حکومت مسلمانان بر جزیره سیسیل بسیاری از شرق‌شناسان ایتالیایی را به تخصص در ابعاد مختلف تاریخ علوم اسلامی و عربی واداشت. نگاهی به تألیفات بزرگ‌ترین شرق‌شناسان این کشور مانند کایتانی^{۲۸}، سانتیلانا^{۲۹}، نلینو^{۳۰} و گویدی^{۳۱} این حقیقت را آشکار می‌سازد. اما به تدریج اهداف دینی تغییر یافته و برخی اهداف استعماری به مکتب شرق‌شناسی ایتالیایی راه یافتند و این در زمانی بود که ایتالیا به اشغال نظامی کشورهای لیبی و اتیوپی اقدام کرد. در همین حال، اهداف علمی هم در راستای شرق‌شناسی ایتالیایی قرار گرفتند که در مهاجرت بسیاری از ایتالیایی‌ها به مراکز فرهنگی اسلامی برای کسب علم و دانش تجلی یافت.

بدین ترتیب، برخی از شرق‌شناسان ایتالیایی توانستند به کشورهای شرقی سفر کرده و در آن‌جا زندگی کنند و در ضمن مطالعاتشان به تدریس در دانشگاه‌های این کشورها - به خصوص در مصر - پردازند به طوری که شماری از اندیشمندان مسلمان در دو سده اخیر در نزد همین استادان ایتالیایی تحصیل کردند. بعضی از شرق‌شناسان ایتالیا به افتخار عضویت در مجامع متعدد علمی نایل شدند مانند کارلو نلینو، فرانچسکو گابریلی^{۳۲} و ایگناتسیو گویدی. با گسترش شرق‌شناسی در ایتالیا کرسی‌های مطالعات شرقی و آموزشگاه‌های تخصصی و مجلات و نمایشگاه‌هایی در همین زمینه در این کشور بر پا گردیدند. همین‌طور مجموعه‌ای از مراکز فرهنگی در شماری از کشورهای عربی بر پا شدند. شرق‌شناسان ایتالیایی هم‌چنین با تلاش خستگی‌ناپذیر در نشر آثار اسلامی شرکت داشتند و در حفظ و فهرست نویسی و تحقیق میراث اسلامی همت گماردند.

یکی از ویژگی‌های متمایز شرق‌شناسی ایتالیایی نسبت به دیگر مکاتب، وجود زنان دانشمندی بود که با تلاش فراوان در حوزه مطالعات شرقی فعالیت می‌کردند. از جمله اینان ماریا نلینو^{۳۳} دختر کارلو نلینو شرق‌شناس معروف و نیز اولگاپنتو^{۳۴} مدیر کتابخانه ملی رم و آنجلا کوداتزی^{۳۵} و استرپانتا^{۳۶} متخصص در تاریخ کشور لیبی بودند. از دیگر ویژگی‌های مکتب ایتالیا وجود نوعی وراثت علمی در بین شرق‌شناسان این کشور است. به این معنا که در حوزه مطالعات شرقی، فرزندان برخی شرق‌شناسان بزرگ دنباله‌رو پدرانشان بودند و همان مسیر را پیمودند و کارهایی را که پدرانشان آغاز کرده بودند، تکمیل نموده و آثار آنان را گردآوری و تدوین می‌کردند. از این قبیل باز می‌توان از گویدی و پسرش مایکل آنجلو^{۳۷}، گابریلی و پسرش فرانچسکو و نلینو و دخترش ماریا را نام برد. این نکته نیز در مکتب شرق‌شناسی ایتالیا قابل توجه است که به زحمت می‌توان اثری چشم‌گیر و فعالیتی قابل ملاحظه از شرق‌شناسان ایتالیایی در حوزه‌های غیرعربی و غیراسلامی یافت به تعبیر دیگر

مکتب ایتالیا به نواحی شرق غیراسلامی و به خصوص شرق دور کمتر توجه داشته است.

مکتب فرانسه

روابط فرانسه با شرق به اوایل قرن هشتم میلادی می‌رسد. زمانی که اعراب مسلمان پس از فتح اندلس به نبرد در متصرفات فرانسویان پرداختند. این روابط به سبب وجود دولت‌های اسلامی در اندلس و بعدها با حمله ناپلئون به مصر و در نهایت با اشغال بخش‌هایی از سرزمین‌های شرقی توسط فرانسه افزایش و گسترش یافت.

از خلال مراجعی که در دست است چنین معلوم می‌شود که ارتباط فرانسه با شرق پیوسته ارتباطی استوار و مبتنی بر مصالح فرانسه و منافی که در قبال این تعاملات نصیب این کشور می‌شده بود. توجه و رویکرد فرانسوی‌ها به شرق از زمانی گسترش پیدا کرد که حضور بریتانیا در هند افزایش یافت. این حضور غیرت فرانسویان را برانگیخت و آنان را واداشت تا به دنبال یافتن پایگاهی دائمی - همانند رقیبان انگلیسی خود - در نواحی پهناور شرق برآیند. در نتیجه مطالعات شرق‌شناسی در فرانسه رشد یافته و روز به روز متنوع می‌گردید.

مطالعات مکتب شرق‌شناسی فرانسه بر سه محور دینی، سیاسی و استعماری متمرکز بود و این کشور از قدیمی‌ترین مراکز شرق‌شناسی به شمار می‌رفت که از دیرباز به عنوان مکانی حائز اهمیت در این گونه مطالعات شناخته می‌شد. آموزشگاه زبان‌های شرقی که در سال ۱۱۹۵ میلادی تأسیس شد، مهم‌ترین مکانی بود که شرق‌شناسی فرانسوی در آن پا گرفت و به دنبال آن مراکز دانشگاهی متعددی تأسیس شد. دانشگاه سوربون در این زمینه شهرت جهانی داشت و تأثیر بارزی بر فعال‌سازی مطالعات شرقی در فرانسه داشت. گستردگی این مطالعات در فرانسه بر کشورهای اروپایی دیگر هم تأثیرگذار بود. به خصوص بر آلمان و مکتب شرق‌شناسی آن که شماری از پیشگامانش شاگردان مکتب فرانسه بودند به طوری که

تحت تأثیر مکتب فرانسه اهداف و مسیر شرق‌شناسی آلمانی از اهداف علمی به سوی اهداف دینی و سیاسی سوق داده شد و این امر به سبب تحصیل گروهی از شرق‌شناسان برجسته آلمانی چون فریتاج، فلوگل^{۳۸} و فلایشر^{۳۹} در فرانسه بود.

به لحاظ اهمیت ماهیت استعماری فرانسه و سلطه نظامی آن بر برخی کشورهای شرقی و اسلامی، آموزشگاه‌ها و مدارس و مراکز علمی و فرهنگی زیرنظر شرق‌شناسان فرانسوی تأسیس شده و اداره می‌گردید که این امر تأثیر زیادی بر توسعه سلطه فرهنگی فرانسه بر این سرزمین‌ها به خصوص در کشورهای تحت استعمارش، داشت. نیز به لحاظ ماهیت دینی شرق‌شناسی فرانسوی اکثر دانشگاه‌ها و آموزشگاه‌های فرانسوی که به مطالعات شرقی عنایت داشتند به کوشش راهبان و کشیشان مسیحی برپا می‌شدند و اداره امور آنها در دست اینان بود.

فعالیت‌های مکتب فرانسه به سبب تخصصی بودنشان از دیگر مکاتب متمایز و ممتاز بودند، بدین معنا که اکثر شرق‌شناسان فرانسوی در یک زمینه خاص از زمینه‌های تحقیق و مطالعه تخصص داشتند. در عین حال، شرق‌شناسی فرانسوی از همان ابتدا به تمام آن چه متعلق به شرق بود، توجه داشت و فعالیت‌های آن فقط به اسلام یا ادبیات عرب اختصاص نداشت و بر آن‌ها متمرکز نشده بود، اما به سبب فعالیت گسترده فرانسه در نواحی شمال آفریقا که تحت استعمار این کشور بودند، آثار شرق‌شناسان فرانسوی مراجع دست اول اروپاییان برای تحقیق و مطالعه درباره شمال آفریقا، طوارق و بربرها به شمار می‌رفتند. این امر تأثیر مستقیمی هم بر فرهنگ و نظام‌های آموزشی در کشورهای شمال آفریقا و نواحی تحت استعمار فرانسه باقی گذاشت به علت این که بسیاری از شرق‌شناسان فرانسوی فرصت تدریس و جهت دهی تربیتی و برنامه ریزی فرهنگی و... را در شمال آفریقا داشتند.

از فعالیت‌های ممتاز شرق‌شناسان فرانسوی اقدام به تهیه فهرست‌های متعدد از

گنجینه‌های نسخ خطی و اسناد و مدارک شرقی بود که در فرانسه یا در کشورهای تحت اشغال فرانسه موجود بودند. شرق شناسان فرانسوی هم‌چنین به تحقیق در آثار تاریخی و دستیابی به آنها در مکان‌های موردنظرشان پرداختند و حتی آموزشگاه‌ها و مراکز خاصی برای این امور تأسیس کردند. یک نکته قابل توجه درباره شرق شناسان فرانسوی این است که شمار زیادی از کارمندان نیروهای مسلح این کشور در زمره این افراد قرار دارند. وظایف و مسئولیت‌های نظامی و دولتی این افراد در کشورهای تحت استعمار دولتشان فرصت مناسب برای فعالیت در حوزه مطالعات شرقی را در ابعاد مختلف به آنان می‌داد از این قبیل می‌توان به ژاکو، کارمند ارتش فرانسه در سوریه، مونتان، مدیر آموزشگاه فرانسوی در دمشق، برسیه، درجه‌دار ارتش و مدیر آموزشگاه مطالعات عالی در تونس اشاره کرد که هر یک دارای تألیفات چندی در خصوص کشوری بودند که مدت‌ها در آن خدمت کرده بودند.

مکتب روسیه

علی‌رغم این که خصلت‌های اجتماعی، فرهنگی و تمدنی روسیه - به خصوص بخش آسیایی آن - شرقی تلقی می‌گردند، ولی بیشتر محققان برخلاف این امر روسیه را در شمار کشورهای فعال در شرق‌شناسی به شمار می‌آورند. در واقع روسیه شرق شناسانی دارد که با شرق شناسان دیگر کشورهای اروپایی چندان تفاوتی ندارند. علاوه بر این که جنبه کمونیستی روسیه شوروی تهدیدی را علیه اسلام رهبری می‌کرد که بیشتر از خطری بود که استشراق تبشیری مسیحی نماینده آن بود. بنابراین شرق‌شناسی روسیه نماینده خصلت‌های خاصی است که سزاوار است به عنوان یکی از مکاتب شرق‌شناسی به شمار آید.

ارتباط روسیه با دولت‌های شرقی و به خصوص دولت‌های اسلامی به قرن دوازدهم می‌رسد، یعنی به دورانی که زائران مسیحی روسی که برای زیارت به بیت المقدس می‌آمدند،

شرح سفرهایشان به این اماکن مقدس را بازگو کرده و یا می‌نوشتند. از مشهورترین این زائران پدر دانیل (۱۱۰۸-۱۱۰۶ م) است که شرح سفرش را به زبان روسی نوشت. و بعدها به زبان فرانسوی ترجمه شد. این روابط با استیلاء مغولان بر بخشی از روسیه و تسلطشان بر این ناحیه به مدت نزدیک به ۲۴۰ سال تحکیم پیدا کرد. و همین دوران کافی بود تا به این نواحی - تحت اشغال مغولان - رنگ و صبغه شرقی بدهد. اما رویکردهای علمی روسیه به شرق و به خصوص زبان عربی فقط از دهه‌های نخستین قرن نوزدهم آغاز شد که شاهد شروع مطالعات منظم عربی و بر پایی مدارس تخصصی علمی بود. این توجه به شرق و مخصوصاً ادبیات عرب به دنبال شکوفایی مناسبات بین اتحاد شوروی و برخی کشورهای عربی، درست اندکی پس از انقلاب بلشویکی شوروی فزونی یافت. استشرق‌آلمانی در شکل‌گیری مکتب شرق‌شناسی روسیه نقش بارزی داشت. گروهی از شرق‌شناسان روسی در آلمان تحصیل کردند. توجه اساسی شرق‌شناسی روسی به زبان‌های شرقی بود و کمتر به علوم دیگر توجه داشتند و شرق‌شناسان روسی به مطالعه زبان‌های آسیایی عنایت داشتند که شرق‌شناسان اروپایی کمتر به آنها توجه نشان می‌دادند، زبان‌هایی چون چینی، مغولی، ارمنی، ترکی، کردی، فارسی، ... و در بین این زبان‌ها محور توجهات ادبیات عرب بود. دستاوردهای مطالعات زبان‌شناسی روسیه در قالب تألیفات بسیاری به زبان روسی آشکار شد. هم‌چنین شخصیت‌های بزرگی در این مکتب ادبی ظهور کردند مانند کراکوفسکی^{۴۰} و کریمسکی^{۴۱} که هر یک دارای آثار و تألیفات متعددی بودند. وجود نواحی مسلمان‌نشین در اتحاد شوروی در کشیده شدن شرق‌شناسی به سوی عنصری غنی و پرمحتوا برای تحقیق و مطالعه تأثیر زیادی داشت به خصوص به سبب وجود مخطوطات بسیار به زبان‌های عربی و آسیایی که تمدن اسلامی برجای گذاشته بود و به تدریج کشف می‌شدند. همین طور لازم است به تأثیر ظهور شخصیت‌های مهم و برجسته مسلمان مانند خوارزمی، ابوریحان بیرونی، ابن سینا و...

در این نواحی که اینک تحت حاکمیت اتحاد شوروی درآمده‌اند، اشاره کرد. با توجه به وفور نسخه‌های خطی اسلامی در روسیه، شرق شناسان این کشور به تهیه فهرست‌هایی از این نسخه‌ها و توصیف کلیه آثار قدیمی اسلامی دست زدند. از مهم‌ترین این فهرست نویسان ایوانوف^{۴۲} متخصص در تاریخ و آثار اسماعیلیان و روما اسکویچ^{۴۳} می‌باشند. به همین ترتیب خیلی زود چاپخانه‌های شرقی در روسیه پدید آمدند که دستاوردهای آنها چاپ بسیاری از کتاب‌های نفیس در زمینه‌های مختلف بود. مشهورترین این چاپخانه‌ها چاپخانه شهرهای قازان و پترزبورگ بودند.

مکتب روسیه هم‌چنین فعالیت گسترده‌ای در انتشار مجلات شرقی و تخصصی داشت و برخی از این نشریات هنوز منتشر می‌شوند. از جمله‌ی مجلات شرق‌شناسی روسیه باید به نشریات رسایل، دانش اسلام، آداب جهانی و سال‌شمار شرقی اشاره کرد. از آن جایی که فعالیت‌های شرق‌شناسی روسی برپایه زبان‌شناسی متمرکز بودند، کارهای زیادی در زمینه بررسی لهجه‌های مختلف زبان‌های آسیایی، در روسیه انجام شد. از ویژگی‌های دیگر مکتب روسیه این است که در مقایسه با دیگر مکاتب اروپایی اهتمام کمتری به تحقیق در علوم اسلامی داشت. در واقع توجه روسیه به جهان عرب و رویکردش به مطالعات اسلامی به دنبال برپایی مناسبات نزدیک بین اتحاد شوروی و برخی کشورهای عربی فزونی و گسترش یافت. انگیزه‌ها و اهداف روسیه در مناسباتش با جهان اسلام با اهداف و انگیزه‌های استشراق اروپایی به خصوص در مطالعات معاصر درباره جهان اسلام چندان تفاوت نداشت.

مکتب اسپانیا

اسپانیا در بین کشورهای اروپایی بیشترین ارتباط را با شرق داشت و این به سبب نزدیکی جغرافیایی با سرزمین‌های دارای فرهنگ شرقی بود و هم به جهت این که بزرگترین تمدنی

که مسلمانان در خارج از سرزمین‌های شرقی برپا کردند، در این کشور بود که مدت نزدیک به پنج قرن با اقتدار و توانایی بالایی به حیات خود ادامه داد و تأثیرات پایدار خود را بر جوانب مختلف زندگی و فرهنگ اسپانیا حتی تا زمان حاضر باقی گذاشت به گونه‌ای که تأثیر فرهنگ عربی - اسلامی در هر گوشه‌ای از زندگانی اسپانیایی هویداست: در معماری و تزئیناتش، عادات و رسوم و در کتابخانه‌هایی که سرشار از دستاوردهای اندیشه عربی - اسلامی در علوم مختلف می‌باشند و همواره اساس و مرجعی برای غربیان بوده‌اند که از طریق آن فرهنگ و تمدن امروزی خود را بنیان نهادند.

از مجموع این امور توجه و رویکرد اسپانیا به شرق امری طبیعی می‌نماید که تاریخ گذشته اسپانیا آن را حتمی‌الوقوع می‌ساخت. تاریخی که عنصر علمی عظیمی را در پی داشت و نخستین انگیزه‌ای به شمار می‌رود که اسپانیایی‌ها را به توجه به علوم شرقی و تخصص یافتن در آن‌ها واداشت. این توجه و رویکرد سابقه‌ای دیرین دارد و از زمانی آغاز شد که غرب - و پیشاپیش آن اسپانیا - نسبت به علوم اسلامی و عربی احساس نیاز کرد. این رویکرد بعدها با رسیدن به اوج خود در قرن دوازدهم میلادی تحول یافت، در دوره‌ای که به عصر عرب‌شناسی اروپا معروف است و در طی آن - اسپانیایی‌ها به زبان عربی علاقه‌مند گردیده و به شگفتی‌های ادبیات و فنون عربی شیفته شدند و زبان و ادبیات لاتینی و متعلقات آن را رها کردند. این توجهات در ادوار مختلف به حسب شرایط و - موقعیت‌ها، ضعف و قوت می‌یافت و انگیزه‌های فراوانی آن را به حرکت درمی‌آوردند که خصلتی همانند دیگر مکاتب شرق‌شناسی داشتند.

نخستین عامل محرک در شرق‌شناسی اسپانیایی انگیزه‌های علمی بودند. تمایل به فراگیری زبان عربی به منظور مطالعه و ترجمه کتب عربی علت اصلی پیوستن اسپانیایی‌ها به زنجیره شرق‌شناسی بود و در کنار این‌ها انگیزه‌های دینی بودند که در وجود و ظهور راهبان

مسیحی که به خیل شرق شناسان در می‌آمدند و ارکان مهمی را در مکتب شرق‌شناسی اسپانیا تشکیل می‌دادند، جلوه‌گر می‌شد. شرق‌شناسی اسپانیا به علت تمرکز فعالیت‌هایش بر میراث علمی اسلامی و توجه و عنایت به حفظ و فهرست‌نویسی و تحقیق و نشر این آثار شبیه مکتب آلمان بود و شاید به جهت در اختیار داشتن بخش بزرگی از این میراث علمی در کتابخانه‌های اسپانیا بر مکتب آلمان برتری و امتیاز داشت. از فعالیت‌های مهم مکتب اسپانیا ترجمه و نشر بسیاری از کتاب‌های اسلامی و عربی بود. این امر در کنار بهره‌مندی علمی اروپاییان در شناخت اومانستی اندیشه اسلامی تأثیر داشت. از مهم‌ترین مترجمان این مکتب باید به امیلیوگارسیاگومث اشاره کرد. فلسفه و تصوف و ادبیات و تاریخ برترین حوزه‌هایی بودند که شرق شناسان اسپانیا بر آن متمرکز شده بودند و تألیفات بسیاری در این زمینه‌ها ارائه دادند. از فعال‌ترین شرق شناسان در این حوزه‌ها - آسین پلاسیوس^{۴۴}، ریموند^{۴۵} و پدر داریو^{۴۶} می‌باشند. هم‌چنین فهرست‌نویسی نسخه‌های خطی عربی یکی از زمینه‌هایی بود که شرق شناسان اسپانیا به آن توجه داشتند و سهم بزرگی را به خود اختصاص دادند. از فهرست نویسان برجسته اسپانیا گایگانوس، سالوادورگومث و الارکون می‌باشند. علاوه بر این‌ها کشور اسپانیا در انتشار جراید و مجلات شرق‌شناسی مشارکت فعال داشت و مجموعه چشم‌گیر و قابل ملاحظه‌ای از مجلات شرق‌شناسی در این کشور منتشر می‌شد. مهم‌ترین آنها مجله اندلس، مجله افریقا و مجله گزیده‌هایی از مطالعات عربی و عبری و... بودند.

نکته قابل توجه در مکتب اسپانیا حضور روحانیون مسیحی است که تأثیر زیادی در فعال‌سازی شرق‌شناسی اسپانیایی داشت. اینان یا به سبب عوامل و انگیزه‌های شخصی به این حوزه‌های مطالعاتی وارد می‌شدند یا به ترغیب محققان دیگر. از معروف‌ترین آنها یوحنا اشقوبی، پدروالکایی و ریموند و مارتینی هستند که از قدیمی‌ترین شرق شناسان اسپانیایی می‌باشند. در بین شرق شناسان اسپانیایی به خصوص در عصر جدید نام زنان محقق و

دانشمندی نیز به چشم می‌خورد کسانی چون رافائلامارکز متخصص در تاریخ شمال افریقا، ماریاواثکز متخصص در زبان عربی و جواکیناایوانز متخصص در شعر عربی. شرق‌شناسان اسپانیایی مراکز خاصی را برای مطالعات و تحقیقات پدید آوردند. آموزشگاه فرهنگ عربی که آسین پلاسیوس آن را اداره می‌کرد یکی از مهم‌ترین مراکزی بود که شرق‌شناسی در آن پا گرفت به سبب این که انبوهی از آثار و میراث اسلامی را در خود جای داده بود.

شرق‌شناسی اسپانیا در قرن نوزدهم و پس از آن شاهد فعالیت گسترده‌ای بود و علت آن رویکرد وسیع محققان اسپانیایی به حوزه مطالعات اسلامی و شرقی می‌باشد که به نوبه خود، وفور مخطوطات عربی - اسلامی موجود در کتابخانه اسکوریال و دیگر کتابخانه‌های اسپانیا آنان را به این سمت می‌کشید. با این که قرن بیستم شاهد کاهش آشکاری در فعالیت شرق‌شناسی به لحاظ کمی بود، ولی موارد نادری را در شرق‌شناسی اسپانیایی در این دوره می‌یابیم که برخی شرق‌شناسان برجسته، آنها را رهبری می‌کردند. پیشاپیش آنان دانشمند بزرگ، آسین پلاسیوس قرار داشت که نزدیک به ۲۵۰ کتاب و اثر تحقیقی از خود به جای گذاشت. از همین قبیل گونزالث بالنا است که حدود ۳۲۰ کتاب و مقاله در این زمینه داشت. این آثار انبوه محققان اسپانیایی یادآور گستردگی تحقیقات و دستاوردهای علمی مکتب آلمان در نخستین مراحل شرق‌شناسی است. یک نکته مهم در شرق‌شناسی اسپانیایی این است که این مکتب از حضور فعالی در امور سیاسی و استعماری، آن چنان که دیگر مکاتب اروپایی داشتند، برخوردار نبود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. اسماعیلیویچ، احمد، *فلسفه الاستشراق و اثرها فی الادب العربی*، ص ۲۱۹.
۲. نک: العقیقی، نجیب، *المستشرقون*، فصل اول، چاپ اول.
3. WILIBLOD.
۴. حُجا، میثال، *الدراسات العربیه و الاسلامیه فی اروپا*، ص ۲۷.
۵. مارگلیوث (۱۸۵۸-۱۹۴۰) - Margoliouth: *مستشرق معروف انگلیسی که از دانشگاه آکسفورد در رشته زبان‌های شرقی فارغ التحصیل شد و به عنوان استاد در آن جا به تدریس پرداخت و فعالیت‌های گوناگونی در این زمینه داشت.*
۶. رینولد آلن نیکلسون (۱۸۶۸-۱۹۴۵) - R.A. Nicholson: *فارغ التحصیل از دانشگاه کمبریج در رشته ادبیات باستانی بود و زبان‌های عربی و فارسی را هم فراگرفت وی به خصوص در ادبیات فارسی و عربی و تصوف اسلامی مطالعات بسیاری داشت.*
۷. آلفرد گیوم (متولد ۱۸۸۸ م) - A. Guillaume: *از دانشگاه آکسفورد فارغ التحصیل گردید مدت‌ها به عنوان استاد زبان‌های شرقی در کشورهای مختلف فعالیت داشت و آثار قلمی متعددی در حوزه ادبیات عربی اسلامی دارد.*
۸. حُجا، پیشین، ص ۳۹.
۹. همان.
۱۰. همان، ص ۷۵.
۱۱. المنجد، صلاح الدین، *المستشرقون الألمان*، دارالکتاب الجدید، بیروت، ۱۹۸۲، ص ۷.
۱۲. میدانی، عبدالرحمن، *اجنحه المکر الثلاثه*، دارالقلم ص ۵۰.
۱۳. سیلوستر دوساسی (۱۷۵۸-۱۸۳۸ م) - S. Desacy: *او تحصیلات خود را در رشته ادبیات لاتینی و یونانی آغاز کرد و زبان‌های عربی و فارسی و ترکی را هم فراگرفت و به تدریس آنها پرداخت وی از بزرگترین متخصصان و محققان در ادبیات عربی و شرقی است و بسیاری از شرق شناسان اروپایی شاگردان وی به شمار می‌روند.*
۱۴. فردیناند ووستنفلد (۱۸۰۸-۱۸۹۹ م) - F. Wustenfeld: *در رشته زبان‌های شرقی از دانشگاه‌های برلین و گوتینگن فارغ التحصیل شد و شمار زیادی از آثار اسلامی عربی را تصحیح*

و منتشر کرد.

۱۵. یوهان رایسکه (۱۷۱۴-۱۷۷۹ م) - J. Riseche: تخصص خود را در رشته زبانهای شرقی در برلین گرفت و در زبان عربی تبحر یافت. او تعداد زیادی از آثار ادبی به زبان عربی را به چاپ رسانید.

۱۶. حُجا، پیشین، ص ۱۸۴.

۱۷. المنجد، پیشین، ص ۸.

۱۸. فریتاج (۱۷۸۸-۱۸۶۱ م)، G.W. Freytag: اصول ادبیات عربی را در آلمان و ترکی و فارسی را در فرانسه نزد دوساسی آموخت. او مدت‌ها استاد زبان عربی در دانشگاه بُن بود و آثاری را در این زمینه منتشر کرد.

۱۹. تئودور نلدکه (۱۸۳۶-۱۹۳۰ م) - Th. Noldeke: زبان‌های سامی، فارسی و ترکی را در گوتینگن آموخت و تحصیلات خود را تکمیل کرده دکترای خود را گرفت و از آن پس استاد زبان‌های شرقی در آلمان بود و شاگردان بسیاری تربیت کرد و آثاری را منتشر ساخت.

۲۰. هانس ویر (۱۸۰۵-۱۸۴۴ م) - H.F. Weijers: وی متخصص در زبان‌های شرقی و سامی بود و استادی این زبان‌ها را در دانشگاه لیدن [هلند] داشت و تحقیقاتی در متون عربی اسلامی انجام داد.

۲۱. کارل بروکلمان (۱۸۶۸-۱۹۵۶ م) - Karl Brockelman: وی نزد شرق‌شناسان و زبان‌شناسان بزرگ زبان‌های مختلف شرقی را آموخت و تدریس و به تحقیق در ادبیات عرب پرداخت از آثار ارزنده وی **تاریخ ادبیات عرب** است.

۲۲. حُجا، پیشین، ص ۱۹۲.

۲۳. انولیتمان E. Litmann: متخصص و استاد زبان‌های شرقی که در آلمان، مصر و آمریکا و برخی کشورهای دیگر تدریس داشت و شاگردان بسیاری تربیت کرد.

۲۴. برگستراسر (G. Bergstrasser): او در زبان‌های سامی و علوم اسلامی تخصص یافت در کنار تدریس در دانشگاه‌های مختلف آلمان و خارج از آن به تحقیق و نشر متون عربی اسلامی پرداخت.

۲۵. پل کراوس (P. Krause): متخصص و استاد زبان عربی در دانشگاه‌های آلمان.

۲۶. ژوزف شاخت (Joseph schacht) (۱۹۰۲-۱۹۶۹ م): استاد دانشگاه‌های آلمان بود که در آخر عمر به آمریکا رفته و استاد دانشگاه کلمبیا شد و بطور تخصصی در فقه و حقوق اسلامی تحقیق می‌کرد.
۲۷. ادوارد سعید، **الاستشراق**، ص ۵۳.
۲۸. لئون کایتانی (L. Caetani): از مشهورترین شرق شناسان ایتالیایی است که به تعصب علیه اسلام معروف می‌باشد این امر در کتاب او درباره تاریخ اسلام پیدا است.
۲۹. دیویدسانتیلتانا (۱۸۵۵-۱۹۳۱) - David Santillana: دکترای خود را در رشته حقوق از دانشگاه رم اخذ کرد و در فقه و فلسفه اسلامی شهرت یافت وی فعالیت‌های تحقیقی و آموزشی در کشورهای شمال آفریقا مثل تونس و مصر داشت و در دانشگاه رم فقه اسلامی تدریس می‌کرد.
۳۰. کارلونلینو (۱۸۷۲-۱۹۳۸ م) - Carlo Alfonso Nallino: پس از تکمیل تحصیلاتش در ادبیات عرب سفری به شرق داشت و مدتها استاد عربی در دانشگاه‌های ناپل و رم بود وی تحقیقات گسترده در علوم اسلامی به خصوص ستاره‌شناسی و جغرافیا انجام داد.
۳۱. اگناتیوس گویدی (۱۸۴۴-۱۹۳۵ م) - Ignazio Guidi: وی بزرگ شرق شناسان ایتالیایی در رشته زبان‌های سامی به شمار می‌رود که مدت‌ها استادی دانشگاه‌ها را به عهده داشت و تحقیقات ارزنده‌ای در این زمینه انجام داد.
۳۲. فرانچسکوگابریلی (۱۹۰۴ -) - Francesco Gabrielli: بزرگترین استاد زبان و ادبیات عرب در دانشگاه رم که تحقیقاتش در شعر عربی و تاریخ اسلام بروز یافت وی آثار بسیاری از متون عربی اسلامی را تصحیح و منتشر کرد.
۳۳. ماریا نلینو (۱۹۰۸ -) - Maria Nallino: در کنار پدرش به تحصیل و تحقیق در ادبیات اسلامی و عربی پرداخت از وی مقالات و کتاب‌های تحقیقی چندی درباره شعرای اسلامی منتشر شده است.
۳۴. اُلگاپنتو (Olga pinto): مقالات متعددی در زمینه ادبیات و شعر عربی در مجلات معتبر شرق شناسی مانند **مطالعات شرقی** از وی به چاپ رسیده است.
۳۵. آنجلاکوداتزی (Angela Codazi): وی برخی از آثار نجومی دوره اسلامی را تصحیح کرده و نشر داد.

۳۶. استربان‌تا (Ester Banetta): از او کتاب‌ها و مقالات متعددی در تاریخ و فرهنگ لیبی موجود است.
۳۷. مایکل آنجلوگویی (۱۸۸۶-۱۹۴۶ م) - Michelangelo Guidi: استاد زبان و ادبیات عربی در دانشگاه رم بود و مدتی در قاهره تدریس داشت او کتاب‌ها و مقالات بسیاری درباره تاریخ و فرهنگ اسلامی دارد.
۳۸. فلوگل (۱۸۰۲-۱۸۷۰ م) - G. Flugel: زبان‌های شرقی را در آلمان فراگرفت و مدتی در وین به تحقیق و تدریس پرداخت پس از بازگشت به آلمان آثار تحقیقی ارزنده‌ای ارائه داد. از جمله تهیه فهرست مخطوطات عربی، فارسی و ترکی کتابخانه وین.
۳۹. فلایشر (۱۸۰۱-۱۸۸۸ م) - H.L. Fleischer: وی تحصیلات خود را در الهیات در آلمان تمام کرد و از همین طریق به اسلام علاقه‌مند گردید و علاوه بر عربی زبانهای ترکی و فارسی را آموخت. مدتی در کشورهای عربی مثل مصر و لبنان تحقیق کرد و کتاب‌های بسیاری چاپ و منتشر کرد.
۴۰. اینیاکراکوفسکی (۱۸۸۳-۱۹۵۱ م): از بزرگترین شرق‌شناسان عربی دان است که تحقیقات گسترده‌اش در حوزه زبان عربی مورد توجه همه شرق‌شناسان بوده است آثار مختلف وی در این زمینه به ۴۵۰ کتاب و مقاله می‌رسد.
۴۱. الکساندر کریمسکی (۱۸۷۱-۱۹۴۱ م) - A.E. Krymsky: او زبان‌های عربی و فارسی و ترکی را آموخت او استاد دانشگاه‌های روسیه و سرپرست برخی مؤسسات تحقیقی بود و بر دایرة‌المعارف‌ها در روسیه اشراف داشت.
۴۲. ولادیمیر ایوانوف (W. Ivanow).
۴۳. روما اسکویچ (Roma Skowich).
۴۴. آسین پلاسیوس (۱۸۷۱-۱۹۴۴ م) - P.M. Asin Palacios: از فارغ‌التحصیلان آموزشگاه‌های دینی بود که عربی را آموخت و مدرک دکترایش را از دانشگاه مادرید دریافت کرد او درباره اخلاق و تصوف اسلامی تحقیق بسیار کرد و آثار متعددی از خود به جای گذاشت.
۴۵. پدر ریموند (Reymondo): از پیشگامان شرق‌شناسی در اسپانیا بود.